



۲۰۱۹/۰۴/۱۳

مسعود فارانی



اظهار امتنان از عقابان بلند پرواز افغانستان

مقدمه: جریانات اخیر بعد از سقوط دوره داوود خان که اولین حملات دشمن بر وحدت و یگانگی مردم ضربه وارد نمود. مردم را که سطح خواست شان برتر از کوه های پامیر و بابا در راه ترقی وطن بود به وسیله ای اشخاص کم ظرف به حالت نزولی رویه سقوط نهاد. با این مقدمه دو خاطره را بشما یاد آور می شوم که مربوط مناعت و بزرگی ملت ماست.

و در اخیر اظهار امتنان از عقابهای بلند پرواز کنونی عزیز افغانستان گرامی دارم!

خاطره اول: زعیم ملی پشتونستان، خان عبدالغفار خان در دوران سلطنت ظاهرشاه، بکابل آمده بود. موصوف در بازدید از چند لیسه ای کابل سوال را از شاگردان مختلفه ای صنوف 12 طرح نمود واز هر یک جداگانه چنین پرسید: برای چه درس میخوانی؟
جواب راکه از شاگردان گرفت در معنی باهم یکسان بودند به این مضمون که: میخوایم درس بخوانیم تا در آینده مظهر خدمت به جامعه خود شوم. این جواب جوانان افغان که تعدادی زیادی از شاگردان، چنین خدمت را عاشقانه در سر آرزو داشتند، بین افغانها یک امر عادی و روتین بود. اما عبدالغفار خان بزرگ مرد تبصره بر آن چنین داشت: من به سطح جهانی در مکاتب مختلفه انگلستان، هندوستان، امریکا، پاکستان و چند جای دیگر عین سوال را از شاگردان نموده بودم و جوابی راکه دریافت داشتم با جواب شاگردان افغان فرق زمین تا آسمان داشت، آنها میگفتند که: مکتب میخوانم تا در آینده بتوانم مخرج خود را در آوریم. اما در مکاتب افغانستان چنین نبود افغانها با همت بلند آموزش را در خدمت وطن غرض ارتقاء و ترقی کشور و مردم شان آرزو داشتند. این جواب ارزشمند افغانها مرا در حیرت انداخت و بر من تاثیر بسزای گذاشت.

جواب جوانان افغان مرا متیقن ساخت که دوستی و وحدت ملی مردم این سرزمین اگر پایدار باقی بماند، این سرزمین به هیچ صورت دستخوش سانحه و فاجعه نخواهد شد. و تاریخ این سرزمین گواه بر این مدعاست.

خاطره دوم: در زمان ریاست جمهوری مرحوم داود خان سمبول بیرق یک عقاب تعیین شد. باید بدانیم که این عقاب چه مفهوم داشت.



این عقاب قصه دارد که ریشه در فولکلور مردم جامعه افغانی داشت. ماکسیم گورکی نویسنده شهیر جهانی شده روسی این قصه افغانی را سالهای قبل در اوج شهرت خود بخاطر دوست داشتن افغانها باز نویسی کرده بود. قصه ای که سالها بعد دوباره بفراموشی سپرده شد.

این قصه به همت مرحوم داود فارانی در سال 1352 تحت عنوان مرگ عقاب با نثر فاخر منحصر به داود فارانی باز نویسی شد و همان سال در شماره 47 و 48 مجله کاوه در « مونیخ آلمان» نشر گردید. به این لینک ذیل مرا جعه شود:

https://www.noormags.ir/view/fa/search?q=%D8%AF%D8%A7%D9%88%D8%AF+%D9%81%D8%A7%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C+%D8%B9%D9%82%D8%A7%D8%A8&f_auf=103775&origin=creator&index=

شکوفه های شعر، در کشور افغانستان

شاعر: انیسه لطیف؛ فارانی، محمود؛ فارانی، داود؛ لایق، سلیمان؛ طهوری، ناصر؛

مجله: کاوه (مونیخ آلمان) « بهار و تابستان 1352 - شماره 47 و 48 (6 صفحه - از 117 تا 122)

فارانی مرگ عقاب دوباره نوشته شده یک قصه فولکلوریک از افغانستان میگویند وقتی عقابها سستی مرگ را در لابلای...

متاسفانه من متن اصلی نوشته را که در کار کمپوتر بیسوادتر از من کسی نیست در لینک فوق باز کرده نتوانستم و متن ذیل را از ذهن قاصر خود که بیش از نیم قرن قبل خوانده بودم چیز چیزی را رقم نمودم تا آن محتوای ارزشمند این حکایت حماسی را بقصد اینکه خاطره این قصه فولکلوریک عالی و ظنم افغانستان فراموش نشود تقدیم حضور شما بزرگان کرده باشم.

مرگ عقاب:

این قصه حاکی از همت و مناعت و بزرگی افغانهاست که معرف جوهریت افغانیت بوده و از جانب مردم بمیان آمده است:

بود نبود مادرکلان پیری از عقاب ها بود که برای نواسه های نوباوه خود قصه می گفت که:

در زمانه های قدیم عقاب جوان و کم تجربه و ساده بوده که بنا به خواهشات یک زاغ مزور، وادار شد بود تا طرح دوستی اش را با زاغ برقرار کند. زاغ با اصرار دوستی و پیشنهاد خدمت به عقاب، عقاب را رام کرد. عقاب که ذاتاً دارای همت بلند و میرا از هرگونه حيله گری و مکارگی بود با زاغ آرزومند دوستی، از سر لطف در حشرونشر شد.
زاغ با تردستی ها، بر صداقت عقاب، غالب می شود و عقاب کم تجربه را با دلایل که خاصه زاغان حيله گری بود، آهسته آهسته، به چیزهای وسوسه و ترغیب می نماید که خواست و توجه عقاب بر آن نبود.

د پانوی شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دلپکنې د لیکنيزې بڼې پاډوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

زاغ مزدورانه به عقاب تلقین میکند که درین کوه‌های برتر سر بفلک کشیده بدون آب ودانه زندگی برایتان سخت و پُر از مشقت نیست؟ و چرا روزها گرسنگی و تشنگی را تحمل می کنید واز بلندی ها فرود نمی آئید؟ بیانید با من که امروز شما را بجای ببرم تا از چنین مشقت و سختی ها رهایی یابید. در آنجا زندگی سهل و آسان را تجربه خواهید کرد و با شکم سیر و آب فراوان در ناز و نعمت با شادی و سرور زندگی راحت را ادامه خواهید داد.

عقاب از منشاء مناعت طبع که داشت گمان نمیبرد که زاغ (رفیق جان بجانی شده) روزی به او خیانت کند. عقاب به زاغ باور پیدا کرد و به سخنان فریبنده او اعتماد نمود.

عقاب به رهنمایی زاغ از بلندای همچون پامیرات و کوه های سر بفلک بابا گذشت و به سطوح حسیض کنار جویباران کوچک که جای گردش مرغهای خانگی بود رفت. به رهنمایی زاغ از کرمک های لب جویباران بحد کافی خورد تا جایکه سیر شد و هرگز چنین سیری را در زندگی اش تجربه نکرده بود. خلاصه آب و خوراک زیاد دستگیرش شده بود و برای چند روز کوه‌های سر بفلک کشیده و جایگاه اصلی اش را فراموش نمود، عقاب مست خوردن و آشامیدن بود این منوال چندی دوام داشت روزی شد که عشق پرواز های بلند عقابی اش که در بلندی ها خصلتاً پرواز میکرد بیاد اش آمد و برعکس، این خوردن و آشامیدن ها او را سخت ذلیل و درمانده ساخته بود. به زاغ گفت من دیگر نمیتوانم با این خفت که برایم نشان داده ای بسازم، من میروم تا در آن بالاها دوباره زندگی سر بلند خود را از سر بگیرم. زاغ خندید و چیزی نگفت.

عقاب از کنار جویباران بقصد بلندی ها پرواز کرد و از زاغ مزور که او را به خفت و پستی ها عادت میداد جدا شد. عقاب روبه بلندی های سر بفلک کشیده کوهستانات بلند در پرواز شد. در هنگام پرواز هرچه تلاش کرد تا از خیل زاغان که بالای سر او در پرواز بودند بلندتر پرواز کند مگر چنین توان مثل گذشته برایش میسر نشد و دلش سخت شکست.

درین دم مادرکلان عقابها سکوت نمود از چشمانش قطره اشک فرو لغزید و چنان غم گین شده بود که بغض راه حنجره اش را مسدود ساخت و از سخن گفتن بازماند. نواسه های کنجکاو از غم بزرگ مادرکلان مغموم شده متأثر بودند. فضای آشیانه شان از صدای درد آور مادر کلان که سالها از شجاعت و دلیری حکایت داشت، اکنون دلگیر و غم انگیز شده بود. نواسه ها از شنیدن چنین قصه نارام پریشان بنظر میرسیدند. و خود را بکنار همدیگر می فشردند، آنها در انتظار ادامه حکایت ناتمام مادرکلان لحظه شماری داشتند تا سرنوشت بعدی عقاب فریب خورده چه شد. اما مادرکلان هنوز رمق ادامه قصه را نداشت. تا اینکه کوچکترین نواسه اش سکوت را شکست و با ترس و لرز پرسید که باز چه شد مادرکلان؟

مادر کلان یک نفس عمیق کشید و با درد و دریغ و اشک ادامه داد:

متأسفانه عقاب فریب خورده دیگر مرکز نتوانست از خیل زاغان بلند تر پرواز کند و بدبختانه با حسرت و بدبختی در ذلت و پستی و پیدمانی به تنهایی مُرد و تا دم مرگ عقابها از وی دوری گزیدند. ختم

یاد آوری این قصه فولکلوریک مردم با مناعت ما که از تجربیات آنها زاده شده است، در حقیقت معرف شخصیت های با مناعت از عقابها بلند پرواز و شکسته نفس تمام افغانهای با شخصیت کشور ما از سراسر افغانستان است و به تمام اقوام نجیب کشور ما منسوب می شود. این یاد آوری بخاطر شد که غایله از جانب سیاه دل ترین نا کس در موقع حساس جامعه، نامردانه طرح ریزی شد. گرچه شخصیت تصنعی خود غایله ساز را به نمایش گذاشت مگر بی خبران بیشتر به میدان نفاق کشیده شدند، همچنان این غایله سبب منکوب شدن شخصیت ناشناس نیز گردید، سیاسنگ سیاه دل خواست آب را خت کند و ماهی مراد شوم اش را صید نماید که درین هرزه گری اولین بار موفق شد.

در چنین وضعیت شخصیت ها و ذاتی که همچون عقابهای دقیق نگر کشور در نظاره بودند هریک مانند «دانشمند گرامی عقاب قلم و دانش، محترم دکتور زمان ستانیزی» و «خانم دانشمند محترمه نصیبه اکرم حیدری عقاب مادر مناعت و بزرگی» و «خانم فرهیخته آشابوی عقاب عاشق وطن و مردم سرزمین اش» و «خانم فرهیخته سهیلا الکوزی عقاب بردباری و متانت عقاب مادر، صفا و بزرگی» ، «استاد ارجمند پوهنتون دهلی، دکتور خالق رشید شخصیت ملی و عقاب دقت و بزرگی با مناعت بلند»، «استاد وطن دوست شخص عمیق نگر و دارای اسم با مسمی و عقاب حقیقی با مناعت ملی»، «استاد حسیب الله شاعر نویسنده اندیشمند انسان دوست و آگاه همچون عقاب بلند پرواز در راه اعتلای و ترقی وطن»، «ارجمند آگاه جناب محترم فاسم باز عزیز که باز حقیقی ملی اند»، «جناب استاد سیستانی که توانست گفته های ناروا و دور از حقیقت را که ناشناس در حال فریب برون داده بود، او را سرچایش نشانند و همچون عقاب تیزهوش مستند آن لاطیالات را باطل اعلام کرد»، «حقایق جناب صلاح الدین سعیدی عقاب ملی گرا»، «دانشمند جناب احسان لمر عقاب بلند پرواز قلم، تحقیق و تنبعت»، «عقابهای صدای ملت افغان»، «دانشمند فرهمند عقاب بلند پرواز قلم جناب سید هاشم سدید»، و دیگر دوستانی که برویت منطق و درایت توانستند در کنار ملت درد کشیده ما ایستادگی کنند و هجوم گفتاران را خنثی نمودند بنده منحیت یک هموطن کوچک ایشان، اظهار امتنان و سپاسگزاری قلبی دارم. زیرا این بزرگان منافع ملی را بر تمام منافع دیگر ترجیح داده اند و درین هنگامه بازار حاضر جز به منافع ملی دیگر به هیچ غایله که نفی منافع ملی در آن دیده شود اجازه نمی دهند. و با اعتبار که در جامعه دارند، مثل همیشه در کنار حق و حقیقت می ایستند.

گویند از عقاب پرسیده شد: ایا ترس نداری که روزی از آن بلند با زمین به افتی؟

عقاب بلند پرواز با مناعت و تواضع گفت: من همچون انسان کم ظرف نیستم که با رفتن به بالاها خود را کم کنم و تکبر اختیار نمایم. زیرا من در اوج بلندی ها و از دل آسمان نیلگون نگاهم همیشه سربه زیر و رو به پائینی هاست و در حال شکسته نفسی مدام زمین مادر را نظاره میکنم و از آن قوت می گیرم. این فروتنی من مرا از تمام خطر ها در امان میدارد.

به امید یک افغانستان متحد در فضای خواهری و برادری و آبادی، نابود باد هرچه تفرقه انداز است.

عقابهای بلند پرواز سرزمین همیشه سر بلند و سرافراز از فراز و نشیب زمانه ها موفق بدر آمده اند. اینرا یقین دارم.

د پاپو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی